



کهاات

نشریه‌ی مستندهای تلویزیونی

شماره ۵۰

جمعه ۴ مرداد ۱۳۹۸



نگاهی به مستندهای

ثانیه‌ها | هم نفس | دکتر صالحی | فرشاد آقای گل

خارجی | خرگوش سفید را دنبال کن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ
مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ

آنان را که آیات ما را دروغ انکاشتند،
از راهی که خود نمی دانند به تدریج
خوارشان می سازیم.

قرآن کریم، سوره الأعراف
آیه ۱۸۲



نویسندگان:

محمود صادق‌لو، رحیم ناظریان، سیده زهرا مطهری کیا

همکاران:

مریم سادات فاطمی | اکرم سادات فاطمی | مهدی مجد | زکریا زرگانی
عاطفه صبور

عکاس:

سیده زهرا مطهری کیا

مدیرهنری:

علیرضا بخشی

با سپاس از دبیرخانه‌ی جشنواره مستند
و کارکنان محترم خانه مستند انقلاب اسلامی

نشانی:

تهران، خیابان ولی عصر، بالاتراز پارک ساعی، جنب بیمارستان
مهرگان بن بست مهرگان، پلاک ۳
تلفن: ۸۸۷۸۳۶۴۵، ۸۸۷۸۳۶۴۵، کد پستی: ۱۵۱۶۷۳۵۶۱۴
خواننده‌ی گرامی، تمام شماره‌های نشریه‌ی کمان را می‌توانید از
سایت زیر دریافت کنید
www.khanemostanad.ir

خانه مستند
انقلاب اسلامی







مژگان صیادی یه مادره، یه همسره، همسری که داره جای خالی پدر رو برای بچه‌ها پر می‌کنه، کار می‌کنه و زنانگی و مردانگی رو توأمان داره.. از نوجوونی عاشق عکاسی بوده. تو جوونی و بعد از ازدواج با همسری عاشق سینما و عکس، فعالیتش جدی‌تر می‌شه. مادر شدن نه تنها خونه نشینش نکرد بلکه با همراهی همسرش فعال‌تر هم شد.

شاید بشه گفت ارزشمندترین و جدی‌ترین کار مستندش رو وقتی ساخت که فهمید شریک زندگی‌ش سرطان داره و هفت ماه بیشتر زنده نمی‌مونه. اونجا بود که برگشت و نگاه کرد به بیست و شش سال زندگی، نگاه کرد به همه لحظه‌هایی که با دوربین موبایل و دوربین شخصیش ثبت کرده بود، اونجا که مستند «پنجاه سالگی» متولد شد، روایتی از زندگی خودش و بهانه‌ای برای ساخت «ثانیه‌ها».



یادداشتی بر مستند «ثانیه‌ها»

ثانیه‌های بر باد رفته



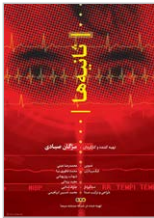
نقد

نویسنده:
محمود
صادقلو



● **ثانیه‌ها** در ابتدای خود تماشاگر را امیدوار میکند به دیدن فیلمی در مورد یکی از انسانیت‌ترین و پرتلاش‌ترین نهادهای عمومی کشور اما کمی که میگذرد مبینیم با یک مستند طرف نیستیم بلکه بیشتر چیزی شبیه به یکی از آیت‌های برنامه قدیمی در شهر را داریم می‌بینیم که به جای چند دقیقه تا ۵۰ دقیقه کش آمده است. فیلمی کاملاً فاقد فیلمنامه چگونه کارگردان یک شب وسط موضوع خود شیرجه زده است. با فیلمبرداری بسیار بد و نورپردازی بدتر. البته اگر بخواهیم منصفانه قضاوت کنیم فیلم تماشاگر را صاحب تجربه لحظاتی از دلهره می‌کند اما فقط لحظاتی و بلافاصله دلم نمیخواهد کانال تلویزیون را عوض کنیم. البته ثانیه‌ها به دلیل موضوع خود میتواند شایسته احترام باشد اما ای کاش کارگردان آن، قبل از اینکه فیلم را شروع میکرد حتماً کتاب از ایده تا فیلمنامه ترجمه حمیدرضا احمدی لاری را می‌خواند یا حداقل مستندهای مشابه بین المللی در مورد این موضوع را می‌دید تا تصمیم نگیرد ملغمه ای از لحظات احساسی بی‌ربط روایت چند پاره و مصاحبه در فیلم خود بگنجانند. مصاحبه با رئیس اورژانس کشور مینبایست در فیلم مینباید، اما آیا بهتر نبود به جای آنکه اجازه دهد مصاحبه شونده احساس کند در یک مصاحبه تلویزیونی برای یک برنامه

تلویزیونی است، با فیلمنامه دقیق او را هدایت می‌کرد؟ ثانیه‌ها فیلم ناامیدکننده است نه از نظر موضوع موضوع شرکت بهترین موضوعات جشنواره امسال است بلکه از نظر فیلمنامه کارگردانی تدوین و فیلمبرداری. مستند سازان باید بدانند ساختن مستند کاری دشوار است تفاوت مستند با برنامه تلویزیونی را آموزش ببینند از فیلم‌های کوتاه تر شروع کنند پژوهش را سرلوحه کار خود قرار دهند. ثانیه‌ها فاقد تمام این هاست. همونطور که گفتم در لحظاتی فیلم گیراست، اما آیا کارگردان می‌توانست ریتم خود را حفظ کند؟ آشفتگی فیلم ناگفته پیداست که آشفتگی کارگردان در سر صحنه برمی‌آید. موضوعی به این ملتهبی موضوع نیست که بتوان بدون آمادگی کامل وارد آن شد. اما گویی خانم صیادی برای ساختن فیلم با آمادگی کامل نداشتند و گزینه تصمیم نمیگرفتند، فرم فیلم خود را چندپاره انتخاب کنند. منطبق روایی فیلم کجاست چرا وارد زندگی تک تک پرسنل اورژانس میشویم آیا میتوان در دو دقیقه زندگی آنها را روایت کرد چرا صحنه‌های بازسازی فیلم خود را در جاهای بی‌ربط می‌گنجانیم؟ اینها همه از هیجان زندگی کارگردان که منتهی به دستپاچی شده برمی‌آید. امیدواریم خانم صیادی در فیلم‌های بعدی خود با دقت عمل بیشتری فیلم بسازند.



پوستر فیلم مستند
(ثانیه‌ها)





«احمد نیک فرجام» کارشناسی فیلمسازی داره و اصالتاً نیشابوریه. به واسطه‌ی شغل پدر که آپاراتچی سینما بوده فیلم‌های زیادی دیده. کارش رو با فیلم داستانی شروع کرده و چند سالیه داره مستندکاری می‌کنه.

مستند رو حقیقی و واقعی میدونه و برای همین جذبش شده. به شدت به سینمای مستند قصه‌گو علاقه داره و معتقده مخاطب قصه رو خیلی خوب می‌پذیره و باهاش ارتباط برقرار می‌کنه. برای مستند هیچ مرزی قائل نیست و خودش رو به ساخت قالب خاصی از اون محدود نمی‌کنه. همیشه سعی اش اینه که اینقدر خوب با سوژه ارتباط برقرار کنه و باورش کنه که روی مخاطب هم تأثیر مثبت بذاره تا بتونه با مستند ارتباط برقرار کنه.

توی لحظه به لحظه مستند «هم نفس» عرق ملی و وطن پرستی موج می‌زنه، حتماً با دیدن این کار شما هم به همین نتیجه می‌رسید.



یادداشتی بر مستند «هم نفس»

رپورتاژ یا پرتره؟



نقد

نویسنده:
رحیم نظریان



● هم‌نفس مستند پرتزهای فرمایشی و مصنوعی و به شدت در بحث روایت و تکنیک کلیشه محور، از نخبه‌ای در دنیای پزشکی است که اختصاص دارد به زندگی یک پرفسور ایرانی که پدر سم‌شناسی ایران نیز نامیده می‌شود. فردی که با دو جین لقب و عنوان جهانی حالا به شکلی رپرتاژگون جلوی دوربین نشسته و با همراهی همسرش و البته تصاویری آرشیوی و گفتارمتن به بیننده معرفی می‌شود.

اما چرا باید بدون ملاحظه و به اصطلاح بی‌رحمانه با چنین مستندهایی روبرو شد؟ شاید دلیل اصلی‌اش انتخاب سوژه و در ادامه غرق شدن مستندساز در خود سوژه باشد. اینکه همه‌چیز این مستند بسته به احترام و جایگاه سوژه، تعریف می‌شود و منفعل بودن فیلم‌ساز به روشنی در اثر مشهود است. مستندهایی از این دست که با ساده‌انگاری به معرفی چهره‌ای ملی و جهانی روی می‌آورند اول از همه به خود سوژه ضربه می‌زنند. بی‌شک تأثیر مصاحبه‌ای

روزنامه‌ای که توسط فردی خبره از چنین شخصیت‌هایی تهیه می‌شود، بسیار بیشتر از چنین مستندی باشد که با امکانات تصویری و صدایی به سراغ سوژه می‌روند و اما محو او می‌شود و از خود استقلال ندارد. در مستند هم‌نفس ما تصاویری می‌بینیم که از آغاز تا پایان در حال تمجید و تعریف شخصیتش است. نه اینکه بگوییم باید فیلم‌ساز موضعی منفی در قبال او داشته باشد، بلکه منظور این است، چیزی تحت عنوان فضاسازی و ایجاد چالش به واسطه روایت و ریتم در هنر تصویر وجود دارد که می‌تواند کلیشه‌ای‌ترین سوژه‌ها را نیز درست روایت کند؛ اما در مستند هم‌نفس همه عناصر به شکلی مصنوعی و فرمایشی پشت سر هم قرار گرفته‌اند و بدون هیچ هیجانی بصری، در حال ثناگویی اند. یک مثال: تصور کنیم قرار است درباره جانبازی ۸۰ درصد مستندی بسازیم. آیا در ۳۰ دقیقه زمان این مستند فقط باید از رشادت‌های آن جانباز و ایثارش بگوییم یا اینکه می‌توانیم در زیرمتن با



پوستر فیلم مستند «هم‌نفس»

نکوهش جنگ، حالا با هر اسمی، ایده را پرورش دهیم. مستند هم نفس کاملاً شبیه به آگهی تبلیغی یا یک رپورتاژ از آب درآمده و دلیل اصلی اش نیز همین تمجید بی‌رویه‌ای است که به شکلی نخ‌نما از یک نخبه می‌شود. اما آسیبی که گفتار متن به این مستند وارد کرد نیز جای اشاره دارد. نریشن: «با شروع جنگ تحمیلی توی ایران چمدون‌های زیادی بسته میشه و سفرهای زیادی هم شروع میشه. یه عده چمدوناشونو برای ترک وطن توی حساس‌ترین شرایط ممکن می‌بندن و یه دسته هم برای دفاع از مملکت و آب و خاکشون به جنگ می‌رن.» این متن شاید تکراری‌ترین و دم‌دستی‌ترین متنی باشد که می‌توان برای تمام نخبه‌های ایرانی که بعد از تحویلات خارجی در جنگ به ایران برمی‌گشتند باشد. این متن در مستند هم نفس بر روی عکس‌هایی از روزهای آغاز جنگ بیان می‌شود که بر اهمیت کلیشه‌سازی کار می‌افزاید. بی‌شک چنین متنی در آغاز یک مستند آب پاکی را بر روی دستان

می‌ریزد که با مستندی مواجه هستیم که با نگاهی مطیع به سوژه می‌نگرد و از خود چیزی برای بیان ندارد. مستند هم نفس هر جا که از تصویر وامی‌ماند یا آرشیو قابل‌اعتنایی برای ارائه ندارد دست به دامن مصاحبه مستقیم با کاراکتر نمونه مستند و اقوامش (همسرش) می‌شود. این شکل ادغام مصاحبه و گفتار متن و تصاویر آرشیوی، کل زندگی دکتر (شخصیت محوری) از تولد تا مدرسه و کنکور و شرح دوران دکتری و استادیار دانشگاه شدن در بریتانیا را شامل می‌شود. گفتار متن یک نفس می‌گوید و می‌گوید و ماجرا را تا شروع جنگ ایران و عراق و اقدام به برگشتن سوژه به میهن را شرح می‌دهد. یک گفتار متن انشا‌گون که پر است از عبارات اضافه و تک‌بعدی که می‌شد باظرافت چندین جمله‌اش را بدون اینکه محتوا دست بخورد در یک جمله خلاصه نمود. اینکه در مستندی پرتره بخواهیم سوژه را معرفی کنیم بی‌شک شعارزدگی اولین آفتی است که هم

به خود سوژه آسیب می‌زند و هم به کلیت اثر. در مستند هم‌نفس شرح زندگی یک نخبه که در دوران جنگ به خاطر استفاده عراق از سلاح شیمیایی، زندگی در بریتانیا را رها می‌کند و به ایران برمی‌گردد تا برای درمان آسیب دیدگان تلاش کند، این ایثار آن‌چنان در مستند بد بیان می‌کند که هم شعاری از آب درآمده و هم غیرقابل باور. مشکل اصلی در نحو و فرم نریشن است. «اما این زندگی راحت باعث نشد که دکتر از تصمیمی که گرفته بود سرباز بزنه اونم توروزایی که خیلی‌ها چمدوناشونو برای خروج از ایران بسته بودن و یا کشور رو ترک کرده بودن اما دکتر هر روز مصمم تر می‌شد» ترکیب این توضیح کسل کننده نریشن با تصاویری دم‌دستی هم به شدت مصنوعی و کلیشه‌است. تصاویری آرشیوی از یک فرودگاه در بریتانیا و مسافرانش، یک عکس دست جمعی از دکتر و همکارانش، نمایش برخواستن یک هواپیما از فرودگاه و مواردی از این دست، به جای ساختن یک روایت منسجم، تلاشی

است برای تمجیدی عذاب‌آور از سوژه! روایت مستند هم‌نفس نیز روایتی مبتنی بر خاطره‌گویی صرف است. همسر دکتر بخشی از بار روایت مستقیم را به دوش می‌کشد و به عبارتی ماجرا را با نشستن جلوی دوربین بدون هیچ جذابیتی به ما منتقل می‌کند. به این صورت که انگار قبل از روشن شدن دوربین و دستور کارگردان بر حرکت، این زن، خاطرات خودش را نیز یک‌بار مرور کرده و اکنون جلوی دوربین بدون هیچ پیچ‌وتاب یا حداقل ایجاد فضایی صمیمی مثل یک مجری خبر نقل می‌کند. مستندساز تمهیدی برای دریافت اطلاعات از آدم‌هایش ندارد. مشکل این است که به‌طور مثال همسر کاراکتر اصلی، خاطرات خودش را نیز کاملاً خطی روایت می‌کند. چیزی شبیه به نظم و ترتیب مصنوعی روایت در گفتار متنی که یک نویسنده آن را می‌نویسد! مهم این نیست که شما در مستندات زمان اکنون را فراموش کنید و دائماً به گذشته و نقل خاطرات



همسر دکتر بخشی

از بار روایت مستقیم

را به دوش می‌کشد

و به عبارتی ماجرا را

با نشستن جلوی

دوربین بدون هیچ

جذابیتی به ما منتقل

می‌کند.



آن هم به شکل مستقیم از طریق مصاحبه و خاطره‌گویی شخصیت‌تان پناه ببرید، بلکه آنچه اینجا اهمیت دارد شکل ارائه این خاطرات است. در مستند هم نفس کمتر سکansı دیده می‌شود که حاوی یک هوشمندی برای نقل این روایت کرخت از زندگی یک ایثارگر دوران جنگ باشد. به‌طور مثال هنوز مستند رنگ و شکل خودش را نیافته و نریشن دارد درباره اعزام همسر دکتر به ایران برای زمینه‌چینی بازگشت خود دکتر می‌گوید و هنوز ما در حال و هوای بریتانیا و زندگی دکتر و خانواده‌اش در آن محیطیم که ناگاه سر و ته قضیه با همین نریشن ساده‌انگارانه هم می‌آید و ما دکتر را در ایران و صاف در بیمارستان امام رضا در مشهد، یعنی همان جایی که در طول سال‌های جنگ، مرکز سم‌شناسی برای کمک به آسیب دیدگان جنگ بود، می‌بینیم. حال این سکانس چگونه ارائه شده است. دکتر در هیبت امروزی‌اش در اکنون بیمارستان امام رضا قدم می‌زند. همین! سکansı که از



نظر حال و هوا مطابق با آنچه ایده فیلم در حال بیان آن است - یعنی جنگ و ایثار یک شخص- نیست. به طور مثال کرختی و بی‌مایگی این سکنس را جایگزین همان تصاویر آرشیوی از جنگ کنید! بی‌شک نتیجه قابل‌تحمل‌تر از آن چیزی است که اکنون می‌بینید. یقیناً برای نمایش ایثار و بازگشت یک پزشک به ایران در دوران جنگ که اتفاقاً در بریتانیا زندگی آرامی نیز دارد، اینگونه نیست که شاهدش بودیم. یک بازگشت که فقط قدم زدن کاراکتر محوری مستند در خاطرات است.

نریشن در مستند هم نفس تلاش دارد همه اطلاعات راجع به شخصیت را یک جا و پشت سر هم ارائه دهد: «در دوران جنگ به واسطه حضور دکتر در مشهد این شهر مرکز رسیدگی به بیماران شیمیایی می‌شود. سال ۶۲ سمینار با رئیس‌جمهور برگزار می‌شود و شخصیت به شکل مستقیم به کمک آسیب دیدگان شیمیایی جنگ می‌رود. کارگاه آموزشی برای پزشکان سراسر ایران به برگزار می‌شود. گفتار

متن علاوه بر این‌ها درباره کنفرانس‌های سوژه در مجامع بین‌المللی و رساندن صدای مظلومیت ایران به جهانیان نیز اطلاعات می‌دهد و در ادامه دوباره همسرش و مصاحبه مستقیم! همسر دکتر می‌گوید: «ما هفته‌ها ایشون رو نمی‌دیدیم. بچه هام کوچیک بودن. دخترم عاشق باباش بود. دوست داشت بازی کنه با باباش. بابا رو پیدا نمی‌کرد اصلاً. واقعاً روزگار سخت و درعین حال باید بگم درس خوبی به ما داده شد اون روزا. انتخاب کلام مصاحبه‌شوندگان به شدت سطحی است. بی‌شک همسر این دکتر حرف‌هایی تأثیرگذارتر از چیزی که شاهدش بودیم در ذهن دارد.

یا گفتار متن و روایت در جایی دیگر: «نگاه انسانی سبب شد که از او چهره‌ای جهانی ساخته بشه و اینطور همیشه که در سال ۱۹۹۵ وقتی که حمله تروریستی در متروی توکیو ژاپن انجام میشه، مرکز سم‌شناسی ژاپن از دکتر درخواست می‌کنه که به ژاپن بره و برای درمان بیمارانشون به اونا کمک کنه، اما دکتر که برای سمیناری

به ژنو رفته بود و علاوه بر اون به خاطر مسئولیتی که تو سازمان بهداشت جهانی داشت، نمی تونه به ژاپن بره» اساساً گفتن این مسئله چه کارکردی در مستند دارد جز القای یک محتوای سخره برانگیز؟ این نمونه‌ای از متن و استفاده از نریشن در مستند هم نفس است که هیچ کارکردی ندارد و البته تصاویر آرشیوی بی‌مایه‌ای از داخل یک هواپیما فقط نقش پر کننده فضا را دارند.

مستند هم نفس در روایتش به شدت دارای پرش‌هایی بی‌هدف است. یکی از این پرش‌ها همان صحنه‌ای است که ناگاه مخاطب را از بریتانیا به بیمارستان امام رضا می‌کشاند و دیگری اینکه، هنوز تصاویر، نریشن و باقی عناصر و به طور کل روایت، در رابطه با گذشته است که ناگاه بدون هیچ زمینه‌چینی یا مقدمه‌ای، شاهد تصویر یک ساعت دیواری و این گفتار متن هستیم: «حالا سال‌ها از جنگ گذشته و کشور به آرامش رسیده اما مسئله جانبازی شیمیایی برای دکتر هرگز و حتی برای

لحظه‌ای تموم نشده» علاوه بر جامپ، این یک گفتار متن مستقیم است که فقط سعی دارد اطلاعات را نیخته و باری به هر جهت و از سر رفع تکلیف به مخاطبش ارائه کند.

مستندساز در این میان برای پر کردن فضا، تصاویری از زندگی خصوصی سوژه را نشان می‌دهد: ورزش صبحگاهی دکتر، کار در آشپزخانه، رادیو گوش کردن، کار با کامپیوتر و گفتار متنی که اسم این پلان و نشستن روبروی کامپیوتر را می‌گذارد پژوهش برای درمان قطعی جانبازان شیمیایی، معاینه یک بیمار شیمیایی و حرف‌هایی در مورد بیماری‌اش و نسخه نوشتن و دلایل علمی و شرح بیماری، رفتن به خانه بیماری دیگر و دوباره تکرار همان اطلاعات صحنه قبلی در یک سکانس بسیار طولانی و ... با این حساب می‌توان گفت مستند هم نفس مستندی روبه‌جلو نیست و یکی از دلایل اصلی این ضعف عدم داشتن طرح یا فیلم‌نامه‌ای منسجم است.

یادداشتی بر مستند «دکتر صالحی»

محافظه کار نباش



نقد

نویسنده:
محمود
صادقلو

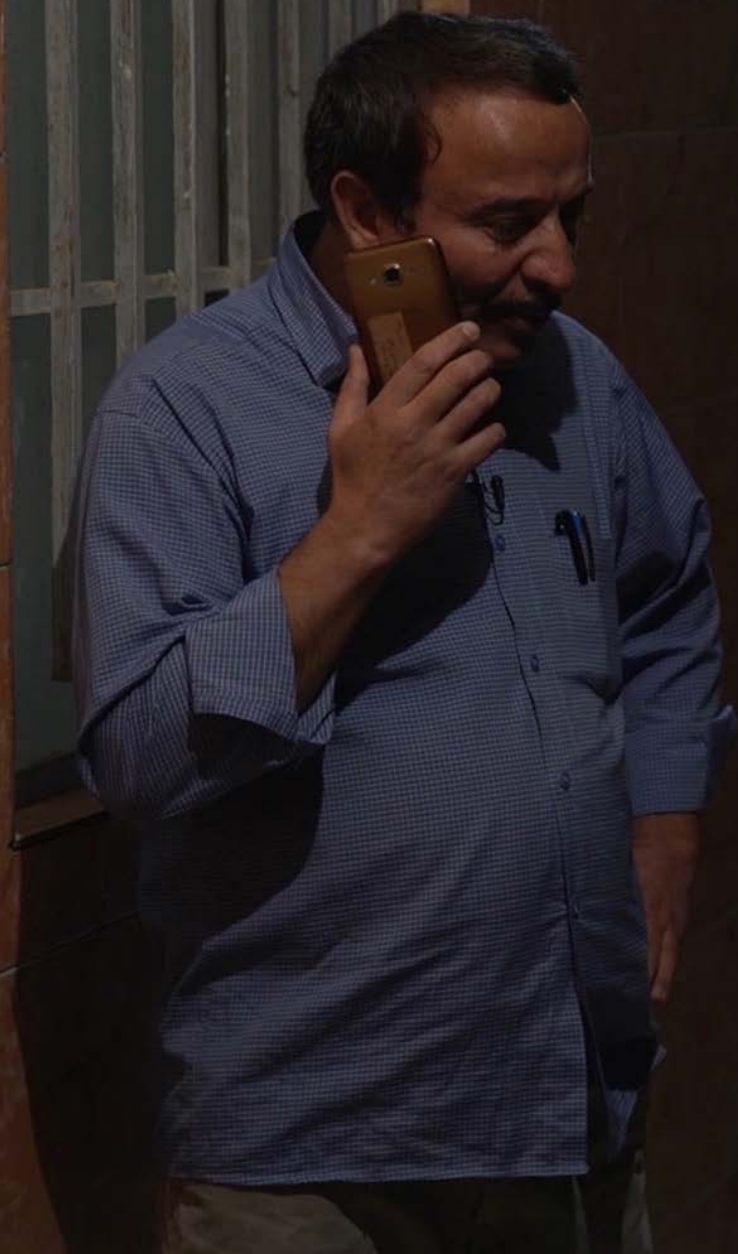


خوشبختانه در سال‌های اخیر موضوع اقلیم در مستندهای ایرانی بیشتر جدی گرفته شده و به میزانشن‌ها راه یافته. برای کارگردان‌ها مهم شده که وقتی فیلم میسازند اتمسفر فضای فیلم خود را با تصاویر لوکیشن به تماشاگران انتقال دهند. این موضوع بسیار ساده‌ای در سینمای مستند دنیا بوده اما به طرز عجیبی در سینمای ایران رعایت نمی‌شود. و از این نظر سینمای مستند ما باز هم از سینمای داستانی مان جلوتر است. مستند سازان از تکنولوژی بهتر از داستانی سازان استفاده می‌کنند و با گرفتن هلی‌شات‌های موثر فیلم خود را بهتر پیش می‌برند. دکتر صالحی اما فراتر از اینها عمل می‌کند. فیلم جمع و جوری که در بیست دقیقه تمام حرف خود را می‌زند. به شدت بی ادعا مثل کاراکتر اصلی‌اش، دکتر صالحی. فیلم در مورد پزشکی یزدی است که سرگذشت جالبی دارد و روزگار او را به روستایی در استان زنجان از توابع شهر ماهنشان کشانده. پزشکی که به شکلی جالب همه فن حریف است و به شیوه‌ای قدمایی، معتمد اهالی است. مستند دکتر صالحی را به هیچ وجه

نمی‌توان در ردیف مستندهای خارق العاده‌ای قرار داد که در این سال‌ها ساخته شده‌اند اما حتما می‌توان در ردیف بهترین کارها کوتاهی به شمار آورد که موضوعی عالی دارند. موضوعی که هم میشد به روشی آوانگارد به آن پرداخت و هم به روش کارگردان این فیلم، محمد صفا، میزانشن‌های محافظه‌کارانه و امتحان پس داده را در آن به کار گرفت. محافظه‌کاری کارگردان توی ذوق نمی‌زند اما باید بدانید که اولاً بیست دقیقه برای روایت این موضوع بیش از حد کوتاه است و ثانیاً با وجود داشتن موضوعی حیرتانگیز، فیلم تماشاگر را حیرت زده نمی‌کند. نمی‌توان حدس زد که کارگردان بعد از پیدا کردن موضوع چطور به این نتیجه رسیده که صرفاً با چند مصاحبه و دوربین مشاهده گرانه می‌تواند فیلمی عالی بسازد، اما می‌توان گفت که فیلم از استاندارد قابل قبولی برخوردار است و اندازه پلانها هیچوقت از حد خود تجاوز نمی‌کند و کارگردان درک درست از پیوند نماها با هم داشته است. موضوع اصلی فرم فیلم است که به آن ایرادی وارد نیست، بلکه محتوای فیلم است که از فرم جلو می‌زند و این خوب



پوستر فیلم مستند
«دکتر صالحی»



نیست. با روایتی که خود فیلم میدهد دکتر صالحی شخصیتی منحصر به فرد است اما چرا فیلم منحصر به فرد نیست، مثل شخصیتش؟ چون خطر نمیکند، چون وقتی آن را چند بار ببینید فیلم‌های عباس کیارستمی را به خاطر می‌آورید. چون فیلم دوباره است. سفر ذهنی کارگردان در نماهای خود از روستا و دکتر. هرچند که در پلان پایانی هر دو به هم و البته به زیبایی پیوند می‌خورند اما در کلیت فیلم ناهماهنگی به چشم می‌آید. زمانی که شما نه از یک فیلم مستند شخصیت، بلکه از شخصیت اصلی فیلم بیشتر خوشتان می‌آید، فیلم را نمیتوان موفق دانست. راستش باید به کارگردان بابت موضوعش و حتی روایت استانداردسازی تبریک گفت اما نمیتوان از فرم فیلم ناامید نشد. البته نه به این معنا فیلم دکتر صالحی فیلم ناامید کننده‌ای است، بلکه همانطور که گفته شد فیلم قابل توجهی از نظر شخصیت‌پردازی و از نظر روایت است تنها ایراد فیلم همان روایت محافظه‌کارانه است. البته فیلم‌برداری و نورپردازی فیلم که در بسیاری از پلان‌ها با کلیت فیلم ناهماهنگ است ای کاش می‌توانست بهتر باشد.



روایتی که خود فیلم

میدهد دکتر صالحی

شخصیتی منحصر

به فرد است اما چرا

فیلم منحصر به

فرد نیست، مثل

شخصیتش؟ چون

خطر نمیکند، چون

وقتی آن را چند بار

ببینید فیلم‌های

عباس کیارستمی را به

خاطر می‌آورید.





«جعفر صادقی» مهندسی عمران و فوق لیسانس سازه داره و دوازده ساله با انجمن سینمای جوان همکاری می کنه. از مستند ورزشی تا نویسندگی و همکاری با برنامه های تلویزیونی و ورزشی تو کارنامه اش دیده میشه. به خاطر خلایق که تو زمینه ی آرشیو حس کرده با تشکیل گروهی دغدغه مند شروع به جمع آوری آرشیو ورزشی می کنه، آرشیوی غنی از حال و هوای فوتبال در سال های طلابی دهه پنجاه و شصت.

مستند «فرشاد آقای گل» حاصل همین آرشیو و دغدغه است. نگاهی به زندگی مهاجمی گریز پا که هر لحظه بوی گل می داد، کسی که سال ها سکوهای ورزشگاه آزادی رو مملو از هیجان می کرد، فرشاد پیوس یا بهتر بگیم فرشاد آقای گل!



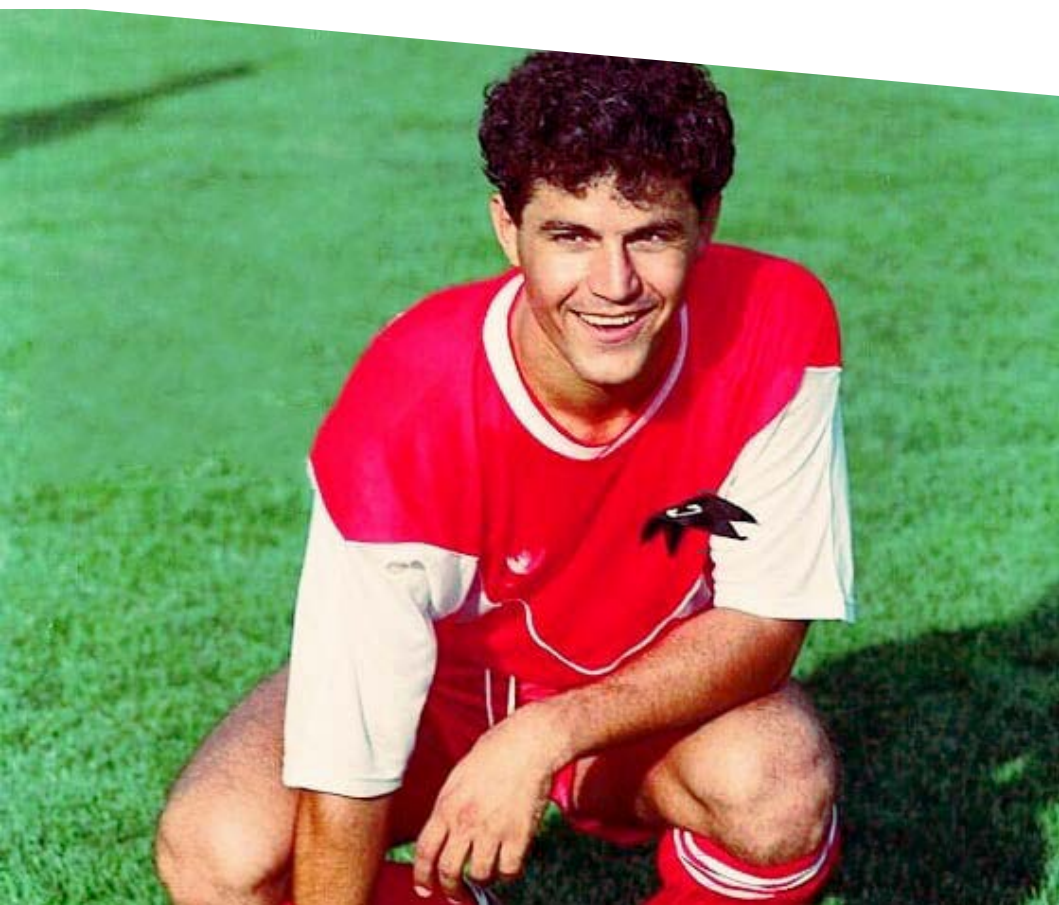
یادداشتی بر مستند «فرشاد آقای گل»

درس استفاده از آرشیو، نسخه وطنی



نقد

نویسنده:
محمود
صادقلو



وقتی می‌خواهیم یک مستند فوتبالی ببینیم بی‌اختیار یاد نمونه‌های خارجی می‌افتیم آنهایی که با آرشیو غنی خود تماشاگر را سرشار از شور می‌کنند. مستند فرشاد آقای گل اما با هوشمندی می‌فهمد که آرشیو غنی مانند نمونه‌های خارجی در اختیار ندارد. لذا در همان ابتدای فیلم از عکاسانی که کارهای آنها در این فیلم استفاده شده تشکر می‌کند. راوی فیلم یک عکاس است و مطمئناً وقتی کارگردان می‌خواسته فیلم را بسازد در مورد روایت آن خیلی با خود کلنجار رفته است. اما در همان ابتدای فیلم است که کارگردان با میزانشن‌های مصاحبه توی ذوقمان میزند. با ورود قهرمان اصلی فیلم می‌فهمیم که با یک فیلم برداری آماتوری طرف هستیم. فیلم برداری آماتوری در فیلم یکی از اسطوره‌های فوتبال ایران، کمی طعنه آمیز است. چرا؟ چون در مقایسه با نمونه‌های خارجی این احساس را به دست می‌دهد. اما

کمکم که جلو می‌رویم آرشیو فیلم نظرمان را جلب میکند. خلاقیت مسئله خیلی حساسی است هرکارگردانی نمیتواند ادعا کند که اثر خلاقانه ای ساخته است وقتی یک مستند ورزشی یا یک مستند شخصیت محور ساخته می‌شود بهتر است به استانداردهای بین المللی مراجعه شود می‌توان فیلمی را که اوکراینی‌ها در مورد والری لوبانوفسکی ساختند می‌توان مستند در مورد استیون اسپیلبرگ را دید مورد دوم مورد بهتر است چون قهرمان اصلی زنده است این موضوع چه در نحوه روایت وجه در نحوه فیلمبرداری فیلم فرشاد آقای گل رعایت نشده است کارگردان می‌تواند بگوید که من روش خود را داشتم تماشاگران هم میتوانند بگویند آقای کارگردان روش شما توی ذوق میزند این که شما را بی خود را یک عکاس خیالی قرار داده اید چه با صدای نه چندان مناسب اش قرار است قصه ای خیالی را روایت کند وصله ناجور فیلمیست



پوستر فیلم مستند
«فرشاد آقای گل»



است، چون بازی های هم بودند که فرشاد پیوس در آن ها بد بود اما با آنها پرداخته نشد. فیلم اسطوره پردازی محض است چیزی شبیه به تودهنی برای بازیکنان فعلی آبی و قرمز، فیلم دائم در مورد عشق به فوتبال در دورانی که پولی در آن نبود حرف میزند، اما هیچ گاه تحلیل ارائه نمی‌دهد، چگونگی به مهارت رسیدن پیوس و هم نسلان او را در دو جمله می‌گوید و آیا این دو جمله کافی است؟ با تمام ایرادات فیلم کشش فوق العاده ای دارد، به خاطر ۳ دلیل مهم: کیفیت فوتبال خود قهرمان فیلم چیدمان آرشيو و روایت درست کارگردان و البته جنبه نوستالژیک که فوتبال در دهه ۶۰. فرشاد آقای گل ادای دینی به پرسپولیس دهه ۶۰ است. حتی اگر از علی پروین متنفر باشید فیلم کار می‌کند که عاشق او بشوید. در کل فرشاد آقای گل فیلمی برای مخاطب خاص است مخاطب خاص جز یک پرسپولیسی نمی‌تواند باشد.

که قصه‌هاش راه خود روایت می‌کند کارگردان می‌توانست به جای صدای آرام گوینده متن یک دانای کل را برای روایت فیلم خود انتخاب کند. در مستند اسپیلبرگ هیچ راهی وجود ندارد و مصاحبه شونده‌گان من جمله شخصیت اصلی فیلم را جلو می‌برند. ایراد اصلی بین روایت دقیقاً آنجا هایتست راوی فیلم در مورد فوتبال حرف نمی‌زند. روایت فیلم وصله ناجور فیلم است. در مورد فیلمبرداری فیلم بهتر است که هیچ حرفی نزنیم. فرشاد آقای گل اما در آرشيو و در مورد فرم استفاده از آن از بقیه فرم فیلم جلو می‌زند کارگردان به خوبی توانسته آرشيو را در کنار هم قرار دهد. مخاطب فیلم کسانی نیستند که فرشاد پیوس را نمیشناختند مخاطب فیلم کسانی هستند که با او و گل‌هایش زندگی کرده‌اند. فیلم برای نسل آینده ساخته نشده است، فیلم برای نسل گذشته ساخته شده است. مشخص است کارگردان بشدت عاشق فرشاد پیوس





«بهناز زفاییل زاده» کارگردان صدا و سیمای مرکز اصفهان. از اون کارگردانایی که معتقد به کارگردان باید بتونه به صورت کامل همه‌ی عواملش رو درک کنه. برای همین طراحی لباس، طراحی صحنه، عروسک‌سازی، دکورسازی، گریم، دستیارتهیه‌کننده، دستیار کارگردانی و تدوین رو تجربه کرده. معتقد به کارگردان باید بدونه چی از عواملش می‌خواد و به کار هر کدوم تسلط داشته باشه.

«مالک شیخی» کسی که کارشناسی مهندسی برق، کارشناسی ارشد و دکتری مدیریت فرهنگی داره و البته دوست داره با عنوان نویسنده شناخته بشه. مستند «خارجی» روایتی از زندگی یه پروفیسور ایرانیه که شاید اگر قرار باشه بر اساس ظاهرش و نوع زندگیش قضاوت کنیم به نتیجه‌های متفاوتی برسیم. کسی که به خاطر مادر و کشورش، به وطن و روستای زادگاهش برگشته. «خارجی» روایت عجیبی از استعدادها و توانایی‌های نخبگان علمی کشوره که شاید برای دیده شدن نیاز به تلنگر داره.





یادداشتی بر مستند «خارجی»

آرشیو، بی مزد و منت!



نقد

نویسنده:
رحیم
ناظریان



وقتی تکلیف شیوه تولیدتان مشخص نباشد و ندانید در حال ساخت مستندی پرتره هستید یا پژوهشی، بقیلاً ۳۰ دقیقه از مستند ۴۵ دقیقه‌ای شما صرف حاشیه‌هایی می‌شود که ارزش ارائه ندارد و یا اینکه حداقل با تمهیداتی می‌شود با ایجاز بدان پرداخت. مستند «خارجی» پر از سکانس‌هایی است که بی‌دلیل کش آمده و بیش از دو برابر زمان روایی را اشغال کرده است. شروع مستندی یکی از این موارد است. آنجایی که مصاحبه با مردم عادی در یکی از شهرهای ایران درباره پیشرفته بودن آمریکا با تصاویری از رونق صنعت و تکنولوژی در آمریکا (آرشیو) ادغام می‌شود و ما شاهد سؤالات و پاسخ‌هایی به شدت فرمایشی هستیم و بلافاصله متوجه می‌شویم با مستندی طرفیم که در پایان از این زمینه چینی استفاده‌ای سهل خواهد کرد. مصاحبه و نظرهایی که فقط اشاره بر قدرت علمی و فناوریانه آمریکا دارد و این شروع برای مستندی با این مختصات بیانگر فریبی است که در پایان مخاطب خواهد خورد. مقدمه فیلم قطع می‌شود

به کاغذپاره‌هایی روی زمین و کودکی که موشک کاغذی می‌سازد. مستند «خارجی» به ناگاه وارد فضایی نامتعارف می‌شود. سال ۱۹۸۶ و تصاویری آرشیوی از پرتاب فضاپیمای چلنجر به فضا که به صورت مستقیم در مدرسه‌ای در آمریکا پخش شده و دانش آموزان در حال دیدن این تصاویر هستند و این تصاویر نیز برش می‌خورد به تصاویری دیگر و البته باز هم آرشیوی از دانش آموزان ایرانی در دهه‌های قبل که در حال خواندن سرودی در مدرسه‌اند و سرگرم مناسک مذهبی و شعارزده معمول مدرسه‌اند. / فضاپیمایی که با کمی اطلاعات عمومی میدانیم منفجر و همه ۷ سرنشین آن در آن عملیات فضایی مرده‌اند. حال این سؤال پیش می‌آید که اینهمه مقدمه و آسمان ریسمان بافتن و این‌همه پلان موازی با محتوایی متضاد از نظر علمی از ایران و آمریکا برای چه منظوری در ۱۵ دقیقه ابتدایی یک مستند گنجانده شده است؟ در این میان مصاحبه‌ای امروزی و خاطره‌گویی یک مرد از شرایط سخت مدرسه در



پوستر فیلم مستند
«خارجی»

کودکی‌اش نیز همچنان بی‌ربط می‌نماید و دوباره مصاحبه با مردم عادی در مورد تاریخ آمریکا و باز هم تصاویر آرشیوی از مراحل رونق آمریکا در سده اخیر و از گذشته تا کنون و شکل تداوم پیشرفت آنها. همچنان این مقدمه طولانی و کسالت‌بار ادامه دارد و مستندساز ایده اصلی و با انگیزه‌اش از این تقابل‌های کلیشه‌دوتایی را بیان نمی‌کند.

مستند «خارجی» بعد از ۱۵ دقیقه شیوه‌اش را مشخص می‌کند. نه! این مستندی در مورد پیشرفت آمریکا نیست، بلکه درباره شخصی به نام پروفیسور قدیمی چرمهین است که سال‌ها قبل در آمریکا کار کرده و یکی از کسانی بوده که بر روی عیب‌یابی آن فضاپیما مطالعاتی داشته است. اینجا است که مستند وارد فاز کسالت‌بار دیگری می‌شود. مصاحبه مصاحبه مصاحبه! مصاحبه با خود پروفیسور قدیمی چرمهین که فوق‌دکترای مکانیک از دانشگاه ویرجینیای آمریکا دارد.

اینکه می‌گویم مستند «خارجی» با این داشته می‌تواند کمتر از ده دقیقه باشد و نه ۴۵ دقیقه، پر بیراه نیست. به یکی

از بخش‌های مستند که فقط استفاده صرف از آرشیو است بیشتر تمرکز می‌کنیم: در خلال حرف‌های کاراکتر محوری، مستندساز موضوع را مجدد به حادثه فضاپیمای چلنجر می‌کشاند و دوباره تصاویر آرشیوی از آن واقعه از پرتاب تا انفجار را نشان می‌دهد. تصاویری طولانی از ارتباط رادیویی و گریه وزاری مردم که برای تماشا آمده بودند و نگرانی همکاران ایستگاه فضایی از صعود و سقوط! یک دوجین حرف‌ها و تفاسیر در خلال این تصاویر به زبان اصلی حتی بدون زیرنویس که معلوم نیست چه کارکردی دارد در مستند «خارجی» به نمایش درمی‌آید. آدم‌هایی که چندین بار به بالا نگاه می‌کنند و شاهد سقوط شاتل فضایی‌اند. فقط همین را بدانیم که این ۸ دقیقه تصویر آرشیوی، بدون دخل و تصرف، همان تصاویر خبر زمان حادثه است و مستندساز فقط زحمت یافتن تصاویر و قرار دادن بی‌مزد و منتش را در مستند خودش کشیده است. باورش سخت است که در مستندی که چهارچوب آن به ساده‌انگاران‌ترین حالت، مصاحبه‌های

بی‌روح با چند سوژه اش است، ۸ دقیقه، آن هم بدون قطع، از یک فایل آرشیوی خارجی استفاده کند و فقدان جذابیت بصری تصاویر اورجینالش را با آرشیوی خارجی پر کند. مستندساز حتی زحمت تدوین مجدد این آیتم هشت دقیقه‌ای در نیمه اول مستندش را به خود نمی‌دهد و آنوقت با صراحت مستندی می‌سازد که سوویه‌ای انتقادی در باب آمریکا است!!

چیزی شبیه به نقد در مستند «خارجی» وجود دارد که اساساً به نقد تبدیل نشده است. مستندساز بعد از بیان این نکته که پرفسور در قبال عیب‌یابی شاتل آمریکایی نقشی داشته و دادن اطلاعاتی از این دست مجدد همان کودک ایرانی را نشان می‌دهد که دارد با کاغذ موشک می‌سازد. یک نقد نخ‌نما و شعاری از فلاکت ما در برابر رونق علم در جهان که خود دست‌کمی از شعارهای عقیدتی سیاسی در ابتدای مستند در مدرسه ندارد.

طبق اسناد سازمان فضایی آمریکا دکتر قدیمی با طرحی فرمولی علت سقوط شاتل را بررسی و عیب‌یابی نمود که تیم

عیب‌یابی شاتل از طرف رئیس جمهور وقت آمریکا رونالد ریگان ۲۰۰ هزار دلار پاداش و سهم دکتر ایرانی فقط یک پلیر بود. او آن زمان پیشنهادهایی از ژاپن هم داشت اما انگار به ایران آمد و بازگشت به وطن را بر خفت در خاک بیگانه ترجیح داد.

مستندساز همچنان در میانه اثرش از پلان‌های مصاحبه طولانی با خود پروفیسور استفاده می‌کند. بخش‌هایی که جز سوویه‌ای کلام محور هیچ کارکرد بصری دیگری ندارد. «این خاک درون منه. این خاک رو شما نمیتونی از درون من بکنی بیرون. تاروپود من از این خاکه. من نمی‌تونم خودمو گول بزنم برم توی کشوری دیگه» جانمایی‌ها و اطلاعات جور در مستند پرداخت

شده که باور بازگشت به وطن به دلیل علاقه به خاک، بعد از طرح ماجرای ۲۰۰ هزار دلار سخت می‌نماید. مستندساز دقیقاً بعد از طرح عدم پرداخت آن ۲۰۰ هزار دلار به دکتر، چندین بار موضوع بازگشت به وطن را در کلام کاراکترش در مستند می‌گنجد که اصلاً باورپذیر نیست و این سؤال پیش می‌آید اگر آن



مستندساز همچنان

در میانه اثرش از

پلان‌های مصاحبه

طولانی با خود

پروفیسور استفاده

می‌کند. بخش‌هایی

که جز سوویه‌ای کلام

محور هیچ کارکرد

بصری دیگری ندارد.



۲۰۰ هزار دلار به پروفیسور داده می‌شد
آیا همچنان در مورد خاک این حرف‌ها را
می‌زد؟ به عبارتی جانمایی اطلاعات نیز در
مستند «خارجی» به شدت بد است. به
این دلیل که وقتی کسی با وجود خدمت
به آمریکا در حقیقت اجحاف می‌شود،
بلافاصله بهانه برگشت به میهنش را
خاک قلمداد می‌کند و این درحالی است
که منطق روایی خود مستند دارد این
نکته را متذکر می‌شود که آن ۲۰۰ هزار دلار
در این بازگشت بی‌تأثیر نبوده است.

بخش اعظم پایانی مستند هم ایستادن
دکتر روبروی دوربین و حرف زدن است و
معرفی مستقیم خودش و تنها کاری که
مستندساز انجام می‌دهد این است که
یک تک فریم از یک لوح یادبود، یا تصویر
مدرک دکتر، یا یک عکس شخصی
پروفیسور را و یا چندین و چند عکس
دیگر را با نوایی شبیه به تک‌ضرب
زنگوله زورخانه نمایش می‌دهد. چیزی
فارغ از خلاقیت! که اگر این عکس‌ها را
از این سکانس طولانی برداریم مجدد
شاهد ۹ دقیقه مصاحبه مستقیم و
تکراری هستیم که فقط حرف است و
حرف و حرف و حرف.





وہاں جتاوارہ پتند
فاضل اعظمی
پندرہویں ایڈیشن
۲۰۱۷ء



«محمدحسین سلطانی» فیلمسازیه که معتقدہ فیلمسازی اونو وارد دنیای آشپزی کرده. دوره‌های فیلمسازی رو تو سال هشتاد و دو در باشگاه خبرنگاران جوان و حوزه هنری گذرونده. تجربه خیلی زیادی در بخش فیلم کوتاه داره و معتقدہ خیلی اتفایق به فضای مستند کشیده شد. مستند «خرگوش سفید رادنبال کن» به زبان انگلیسی تهیه شده. این مستند روایت گر زندگی یک فرانسوی به نام «فرانسوا حسین» است که عاشق یک دختر ایرانی می‌شه و به اسلام مشرف می‌شود. یک نظامی که اول راه انداز رستوران و بعد آشپز می‌شه. کسی که تو یه کشور دیگه برای ارتقای آشپزی اونجا تلاش می‌کنه.



یادداشتی بر مستند «خرگوش سفید را دنبال کن»

هیاهوی بسیار برای

هیچ



نقد

نویسنده:
رحیم نظریان



● میلویش فورمن کارگردان

افسانه‌ای چک تبار سینمای آمریکا که فیلم‌های آمادئوس و پرواز بر فراز آشیانه ساخته او دو بار برای او جایزه اسکار بهترین کارگردانی را به ارمغان آورد. در چکسلواکی کمونیستی دهه ۶۰ که خود در آن فیلم ساخت حرف‌های وحشتناک می‌زد. از آنجا که تمام هنرمندان کارمند دولت بودند، اگر کارگردانی فیلم بدی می‌ساخت، او را به دلیل هدر دادن منابع دولتی به زندان انداختند. در کشورهای آزاد اما یک نقد خوب میتواند باعث شود که یک فیلمساز اشکالات کار خود را بفهمد و اگر می‌بیند نمی‌تواند فیلم بسازد. فیلمسازی را کنار بگذارد و دنبال شغل دیگری که در آن بهتر است برود. کارگردان فیلم خرگوش سفید را دنبال کن اگر در چکسلواکی دهه ۶۰ زندگی میکرد صد در صد به زندان می‌افتاد، نه صرفا به خاطر اینکه منابع مالی را هدر داده است، بلکه چون به جای اینکه از موضوع بسیار فوقالعاده خود یک فیلم درخشان بسازد یکی از بدترین مستند های چندین سال

اخیر سینمای ایران را ساخته است. خرگوش را دنبال کن داستان آشپزی فرانسوی را روایت می‌کند که مسلمان شده و در ایران زندگی می‌کند به چندین رستوران مشاوره می‌دهد و شیفته زندگی ایرانی است. عجب سیناپس فوقالعاده‌ای اما عجب فیلم بدی برای این سیناپس عالی. فیلم‌گویی به کل فاقد فیلمنامه بوده است، بسیار بی سر و ته و کسل کننده. کل فیلم به زبان انگلیسی است اما گویا کارگردان نتوانست خود را متقاعد کند که یک مترجم فرانسه به سر صحنه بیاورد تو مجبور نباشیم انگلیسی صحبت کردن افتضاح فرانسوا را بشنویم آن هم با زیرنویس فارسی که لافاقل در آن میتوان ۵۰ غلط پیدا کرد. زیرنویس سفید برای فیلمی که نود درصد سکانس‌های آن در پلان‌های نورپردازی روشن روایت میشود. مخاطب فیلم کیست چرا معین به زبان انگلیسی صحبت می‌کند؟ سکانس‌های معین وسط سکانس‌های فرانسوا برای چه گنجانده شده؟ فیلم داستان چیست داستان آشپزی به سبک آشپزی ایرانی نقد دارد؟



پوستر فیلم مستند
«خرگوش سفید را
دنبال کن»



یا آدم که شیفته زندگی کردن در ایران است؟ چرا از گذشته اش می گوید چرا عکس دخترانش رانمی بینیم و متوجه نمی شویم اسم دختران او چیست؟ چرا جاهایی که انگلیسی را با لهجه فرانسه حرف می زند زیرنویس غلط است؟ چرا نورپردازی تمام سکناس ها با هم فرق دارد؟ برای کسی که به آشپزان فرانسوی علاقه دارد و همیشه پیجوی این بوده که ببیند یک آشپز فرانسوی در مورد غذاهای ایرانی و فرهنگ آشپزی ایرانی چه می گوید، شروع فیلم یک هیجان تمام عیار است اما کارگردان در همان ۵ دقیقه اول فاتحه فیلم خود را میخواند. فیلم های مستند زیادی ساخته می شوند که با یک دوربین ساده من یک میکروفون ساده روایت دقیق از زندگی انسانها هستند، اما خرگوش سفید را دنبال کن از اسم پرطمطراقش گرفته تا کلیت داستان و روایت اش پرمدعا رفتار می کند و در نهایت هیچ چیزی کف دست تماشاگر نمی گذارد. کمتر فیلمی در جشنواره امسال وجود دارد که تا این حد بی ربط باشد و هیچ چیزش به هیچ چیزش نیاید.



**کمتر فیلمی در
جشنواره امسال
وجود دارد که تا این
حد بی ربط باشد و
هیچ چیزش به هیچ
چیزش نیاید.**





شبکه مستند سیما برگزار می‌کند
روایت حقیقت در قلاب واقعیت

روایت حقیقت در قلاب واقعیت

فایم | عکاسان | مستند نگاران | تابستان ۹۸

نشانی دبیرخانه: تهران/ سعادت آباد/ بالاتر از میدان گاج/ خیابان نهم شرقی
پلاک ۲۶/ طبقه چهارم / صندوق پستی: ۱۹۹۸۷۳۳۵۵۱
شماره تماس دبیرخانه: ۰۲۱۹۱۵۲۷۷۸ / شماره پیامک جشنواره: ۳۰۰۰۸۱

آخرین مهلت ثبت نام و ارسال اثر
۳۱ اردیبهشت ماه ۱۳۹۸

جهت کسب اطلاعات بیشتر به وب سایت www.docpic.ir و www.festmostanad.ir مراجعه فرمائید

@festmostanad